

تدابیر حکومتی غزنویان در تاریخ بیهقی

*دکتر مریم صادقی گیوی

**بهاره پرهیزکاری

چکیده

در هر دوران از آثاری که به محیط اجتماعی خود مربوط می‌شوند، می‌توان به برخی از اندیشه‌های سیاسی آن دوران پی برد. این آثار یا بیانگر اندیشه‌ی حاکم بر محیط اطراف خود هستند یا گویای آراء نویسندگی اثر به مثابه یک منتقد. در این صورت می‌توان دسته‌ی دوم را اندیشه‌های آرمانی سیاسی دانست که در ایده‌آل‌های شخص یا گروهی خاص وجود داشته‌اند. تاریخ بیهقی در میان این دو دسته از اندیشه‌ها، به نوعی در نوسان است؛ از سویی منعکس کننده‌ی فرهنگ و گفتمان سیاسی دوره‌ی سلطنت غزنویان است و بیانگر رفتار آنان در راه و رسم کشورداری است و از سوی دیگر خود بیهقی در جاهایی به بیان اندیشه‌های سیاسی مطلوب خود می‌پردازد، اندیشه‌هایی که گاه بدلیل عملکرد حکومت ناکام مانده و در حکم آرزوهای بیهقی مانده است. او در اثر خود بیشتر به تبیین مبانی و سازوکارهای دستگاه حکومتی غزنویان پرداخته است و در شکل تدابیر حکومتی، باز نموده است؛ مهمترین تدابیر حکومتی که در این مقاله با استناد به تاریخ بیهقی، بررسی شده عبارتند از: تدابیر دینی، تدابیر سیاسی - امنیتی و تدابیر اجتماعی. این مقاله با روش اسنادی و مدل توصیفی - تحلیلی در پاسخ بدین سوال نگاشته شده که مهمترین تدابیر حکومتی غزنویان در سیاست مملکت داری چه بوده است.

واژه های کلیدی: بیهقی، غزنویان، تدابیر دینی، تدابیر سیاسی - امنیتی، تدابیر اجتماعی

* عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱/۲۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۷/۲۸

ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵) مورخ آگاه و صاحب‌نظر عصر غزنوی، در دوره‌ای تاریخ می‌نویسد که حکومت غزنویان برقرار است، حکومتی که با نژادی متفاوت بر مردم ایران حکم می‌راند، از این رو کلیه آثار این دوره به ضرورت بایست در منقبت این خاندان باشد، لذا بیهقی در کتاب بی نظیر خود؛ تاریخ بیهقی چونان سکه‌ای دوروی، تاریخ و ادب و حوادث تاریخی دوران مسعود غزنوی را نقل کرده است. او تقریباً از اوایل دوران سلطنت مسعود به جمع آوری و نوشتن خاطرات و وقایع مهم روزانه و همچنین نسخه‌برداری پنهانی از مدارکی که مسئولیت آنها با او بود، اشتغال داشت. بیهقی شاگرد بونصر مشکان و دبیر سلطان مسعود غزنوی بوده و چون موقعیتی خاص در دستیابی به اسناد و مدارک داشته، تاریخ خویش را به رشته‌ی تحریر آورده است. البته بر همه‌ی اینها باید فضل و دانش و تیزبینی و ژرف‌نگری او را نیز افزود که بی اینها، آنها‌ی دیگر در پدید آمدن چنین اثری بی تردید چندان کارساز نیست.

بیهقی در ۶۲ سالگی شروع به نوشتن کرده است. (والدمن، ۱۳۷۵: ۴۷) و خودش تصریح می‌کند که هدف او گزارش محض نبوده، بلکه «چون این کار پیش گرفتم، می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱)

«از نوشته‌های او بر می‌آید که در این مدت تعدادی هم کتاب تاریخی مطالعه کرده است، اما به درستی روشن نیست که این کتاب‌ها تواریخی جدی بوده، یا مطالب تاریخی که به نسبت ادبی نوشته شده بودند.» (والدمن، همان: ۶۶) بیهقی خود در این اثر ماندگار صرفاً به تاریخ نپرداخته، بلکه همواره به تحلیل و نقد حوادث مهم اهتمام داشته است؛ بدین طریق که علاوه بر ذکر وقایع و عملکردها، درباره‌ی اعمال دیگران نیز قضاوت می‌کند^۱ و نثر خویش را با آمیزه‌ای از ابیات و شواهد و توصیفات بدیع زمانی و مکانی و شخصیتی، به یک کتاب ادبی و خواندنی تبدیل می‌کند، به طوری که در هر دو زمینه‌ی تاریخ و ادب، جایگاهی ویژه می‌یابد. در واقع تاریخ بیهقی هم صلابت و فخامت اثر ادبی گرانسنگ را دارا است و هم توصیف و گزارش تاریخ را.

نگاه بیهقی به حوادث، مبتنی بر ریشه‌یابی و تبیین دلایل و عوامل آنها و تأثیری است که این حوادث بر جا می‌گذارد، به طوری که آثار آن تأثیری عمیق بر تحولات بعدی دارد. برای مثال در ابتدای تاریخ خودش، در جمله‌ای مفصل و طولانی، علل بخت و اقبال مسعود را این گونه بیان می‌دارد «و قضای ایزد عز و جل، چنان رود که وی خواهد و گوید و فرماید، نه چنان که مراد آدمی در آن باشد، که به فرمان وی است، سبحانه و تعالی، گردش اقدار و حکم او راست در راندن منحت و محنت و نمودن انواع کامکاری و قدرت و در هر چه کند عدل است و ملک روی زمین از فضل وی می‌رسد ازین بدان و از آن بدین» (بیهقی، همان: ۲) اما بارها به نکاتی اشاره می‌کند که ناشی از نارضایتی او نسبت به مسعود است. جالب اینجاست که اغلب این گفتارها از زبان دیگران است، انگار بیهقی حرف دل خود را بر زبان آنان جاری کرده است. در بعضی موارد هم خود زبان به اعتراض باز می‌کند، اما اعتراض ملایم و بی‌خطر «هم بایستی که امیر رضی... عنه در چنین ابواب تثبیت فرمودی و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن می‌رود، و لکن چه چاره است در تاریخ محابا نیست آنان را که با ما به آمل بودند، اگر این فصول بخوانند و داد خواهند بگویند که من آنچه نبشتم، برسم است.» (همان: ۶۰۰) حتی بیهقی برای همین کلام هم شاهدان آمل را با خود همراه کرده است، گویی می‌خواسته این سخن از گلوئی آنان نیز خارج شود تا در این اعتراض تنها نباشد. مضافاً اینکه از دشواری این سخن هم ذکری به میان آورده است، چرا که اگر چه در زمان نگارش، مسعودی در کار نیست، اما حکومت؛ حکومت غزنویان است و هر نوع اعتراض صریح به مسعود به نوعی به حکومت غزنویان بر می‌گردد. او به خوبی بر این موضوع واقف است که «از وقت آدم علیه السلام الی یومنا هذا قانون بر این رفته است که هر بنده قصد خداوند کرده است، جان شیرین بداده است... ایزد عز و جل عاقبت به خیر کند.» (همان: ۹۳۶) از طرف دیگر بیهقی خود پرورده خاندان غزنوی است، و همه جای کتابش عاقبت کفران نعمت را شوم می‌داند و کافر نعمتان را به بدی یاد می‌کند.

بیهقی در کنار تسلیم ظاهری راوی، در برابر این آتشی که بالا گرفته، برخی از کاستی‌های قدرت حاکم را نیز بر ملا می‌کند، گاه به زبان اشارت و ایجاز، قدرتمندی سلجوقیان را می‌نکوهد، از تباهی روزگار می‌نالند و با ترکیبی زیرکانه یکی از مهمترین کتب

تاریخ ایران را از خود به جا می گذارد. (میلانی، ۱۳۷۸: ۲۹) چنان که خود می نویسد: «من آنچه نبشتم ازین ابواب، حلقه در گوش باشد و از عهدهی آن بیرون توانم آمد» (بیهقی، همان: ۱۸۹)

تاریخ بیهقی روایت شاهان است از قلم نویسندگانی که یا خود شاهد و ناظر تمام ماجراها و وقایع اتفاقیه بوده و یا از معتمدی شنوده است، اما آنقدر هوشمند و امین بوده است که خودش را به متن وارد نکند و از زاویهی غیر مستقیم و از دیدگاه دیگران بویژه بونصر مشکان قضایا را روایت نماید.

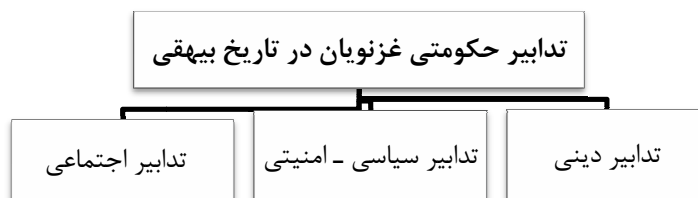
کتاب بیهقی ویژگی‌هایی خاص دارد که محققان بدان اشاره کرده اند،^۳ اما به نظر می‌رسد که سه ویژگی در تاریخ بیهقی از سایر ویژگی‌ها چشمگیرتر و مهمتر است. اول اینکه بیهقی به رغم بیان خویش، سلطان مسعود را آن‌گونه که باید مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، نگاه او به قضایا، به اقتضای منافع خصوصی و محدودیت‌های تاریخی زمان او شکل پذیرفته است، زبان او پر از ابهام و پرده پوشی و دوگانه گویی است و همین امر بر روایت‌های کتاب او سایه انداخته است. (میلانی: همان، ۳۸) او می‌داند که باید به سلسله غزنویان اظهار وفاداری بنماید و شاید می‌خواست به نوعی احساسات واقعی خودش را پوشیده دارد «بدین جهت از مطالب الحاقی استفاده می‌کند تا افکاری را که نمی‌خواهد در روایت خود بگنجانند، مطرح سازد. در تاریخ بیهقی حکایات الحاقی دو کاربرد به هم پیوسته دارد؛ یک تایید مکرر بر ارزش‌های اخلاقی روایت و دیگری بسط دادن یک داستان و به دست دادن روایت‌های مغایر هم از یک موضوع در ارتباط با روایت اصلی و همچنین طرح مطالبی که بعداً در روایت اصلی خواهد آمد.» (والدمن، همان: ۱۱۷) با این حال، روایت‌های بیهقی، آمیخته از توضیحات و توصیفات جزئی برای شرح و فهم ماجرا و وقایع است. در نهایت می‌توان گفت «تاریخ بیهقی بیشتر یک تجربه‌ی تاریخی است تا روایت حقیقت. نوعی حدیث نفس شخصیتی است تاریخی و همه محدودیت‌های ملازم چنین شخصیتی در متن روایت او از حقیقت راه یافته است.» (میلانی، همان: ۴۱)

ویژگی دیگر بیهقی تأثیر قضای آسمانی در بر تخت نشستن شاهان است. صحبت از قضا و قدر خصوصاً در زمانه‌ی بیهقی، زمانه‌ای که غزنویان از یک سو و عباسیان از سوی دیگر دست در دست هم نهاده‌اند، پیش از آنکه متکی به اندیشه‌ای دینی باشد، بر مبانی سیاسی استوار است. چه همیشه قدرت حکومت پشتوانه جریان فکری خاصی بود که هم سوتر و هم سازتر با اهداف و منافع او بود و بر همین مبنا نوسانات فکری جهان اسلام دچار شدت و ضعف می‌گشت. (محبتی، ۱۳۷۹: ۲۸) غزنویان که نژادی ترک و غیر ایرانی بودند با دستاویز دین درصدد اثبات حقانیت خود بر آمدند، به همین خاطر با عباسیان همصدا شدند و در ترویج مذهب اهل سنت تلاش کردند، چرا که عباسیان این به قول خودشان جانشینان رسول خدا، حکومت آنها را تایید می‌کردند.

بیهقی حتی در مواردی، قضا و قدر را تابعی از اعمال خود بندگان می‌داند؛ یعنی سرنوشتی که خدا رقم زده در اعمال افراد نمایان می‌شود؛ مثلاً در مورد حسنک وزیر با علاقه زیادی که به او دارد، ابتدا به تبیین دلایل نشستن «بر مرکب چوبین» می‌پردازد پس از آن به صراحت می‌گوید «حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید» (بیهقی، همان: ۲۲۳) و قضای الهی را با آن یار می‌داند. در مورد ارباق و غازی نیز ابتدا دلایل بر افتادن آنها را بیان می‌کند و بعد قضای الهی را با این دلایل یار می‌داند. «بیهقی هم بر اثر تربیت مذهبی مثل همه مسلمانان قائل به تقدیر بود، ولی در عین حال تقدیر را نوعی علیت تعبیر می‌کرده است.» (بینش، ۱۳۴۹: ۱۰۱) او تا جایی به اصل علیت و اختیار و مسائلی از این دست معتقد است که شخص شاه مقصر شناخته نشود و حکومت غزنویان زیر سوال نرود. «واژه‌ها حافظه‌ای ثانوی دارند که به گونه‌ای اسرار آمیز در میان دلالت‌های نوینی راه می‌جویند.» (بارت، ۱۳۷۸: ۴۳) بالطبع قضا و قدر در تاریخ بیهقی نیز از این قاعده مستثنی نیست و نمی‌تواند به تنهایی و از منظر دینی قابل توجیه باشد. ناقدان ادبی بر این عقیده‌اند که تحلیل آثار ادبی باید التقاطی و چندگانه باشد، چراکه تجربه انسانی تجربه‌های چند بعدی است و اثر ادبی هم تجسمی از تجربه بالقوه انسانی است. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۳۷) از این رو نشانه‌هایی وجود دارد که بیهقی به دلایلی این مسیر را برگزیده؛ از جمله بیهقی در حکم تاریخ نویسی است که پایه‌های حکومت غزنوی را تحکیم می‌کند، به بیانی دیگر می‌توان گفت: اندیشه‌ی سیاسی در تاریخ بیهقی کاملاً مشهود است؛ او تا جایی پیش می‌رود که نه تنها از عقاید دینی خود فاصله می‌گیرد، بلکه برای تحکیم پایه‌های حکومت غزنوی به ناچار برخلاف آن عقاید نیز پیش می‌رود، چرا که او به خوبی واقف است تنها سیاست کار آمد برای ابقای این خاندان سیاسی دینی و فلسفی است. (طباطبایی، ۱۳۷۷: ۵۳) آنچه در این

مقاله مورد تبیین و بررسی قرار می‌گیرد؛ تحلیل تدابیر و توجیهاتی است که سلطان مسعود و درباریان او برای پیشبرد اهداف خویش بکار می‌بردند. به بیان دیگر این مقاله در پاسخ به این سوال تألیف شده که بیهقی در تاریخ خود چه ابزارها و سیاست‌هایی را برای تثبیت و ابقای حکومت غزنویان تبیین می‌کند؟

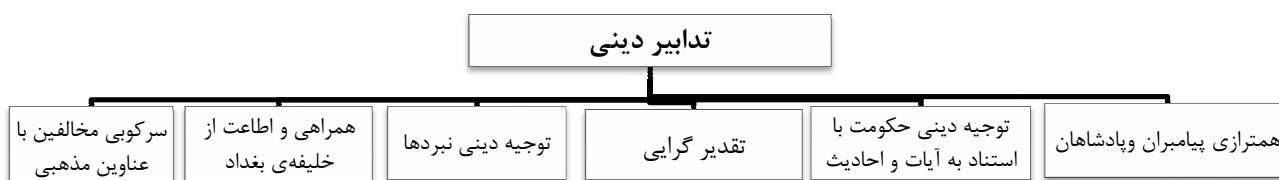
برخی صاحب‌نظران بر این باورند که مشروعیت بر سه نوع است: مشروعیت سنتی که بر پایه‌ی باور به ارزش بالای سنت‌ها استوار است، دوم مشروعیت نرم‌نمادانه که بر باور به برخورداری رهبر از قدرت‌های خارق العاده و قابلیت‌های بی‌نظیر استوار است و سوم مشروعیت عقلانی که بر منطق قواعد حقوقی و قابلیت‌های شخصی افراد استوار است. (ریویر، ۱۳۸۴: ۳۴) غزنویان به نوعی تمامی منابع و سرچشمه‌های قدرت را برای ابقاء و تثبیت خویش بکار می‌گرفتند.^۴ تدابیر و سیاست‌ها و نیرنگ‌های غزنویان برای آن بود تا بیشترین شمار ممکن از اعضای جامعه به خط سیاسی، برنامه و آموزه‌های حکومت و یا به ایدئولوژی عام آنها بپیوندند «توجه به این نکته لازم است که بهره جویی از نیرنگ، شالوده‌ی کار برخی سازمان‌ها و نهادهاست؛ مانند دیپلماسی، جاسوسی، سرویس‌های اطلاعاتی و حفاظتی پلیس و ارتش و سرویس‌های خبری و تبلیغاتی حکومت‌ها و حزب‌های سیاسی» (فروند، ۱۳۸۴: ۱۹۶) بنابراین می‌توان گفت غزنویان نیز در بسیاری موارد، خشونت‌ها و سختگیری‌ها و اعدام‌ها را به منظور توجیه و القاء مردم جامعه و درباریان بکار می‌بردند، گرچه همین غلاظ و شداها باعث عدم ثبات و امنیت شده و حکومت غزنویان را به زوال و نیستی کشاند.



تدابیر حکومتی غزنویان در تاریخ بیهقی

از مجموع تعاریفی که از نیرنگ‌ها و سیاست بازی‌ها بیان کرده‌اند،^۵ می‌توان گفت که تدابیر حکومتی، همان کتمان‌ها و فریب‌ها و پرده پوشی‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی و تبلیغاتی و توطئه‌ها و تحریکاتی است که حکومت برای ابقای وجود خویش انجام می‌دهد. در واقع می‌توان گفت «در سیاست هیچ خستی در مورد بکارگیری ابزارها و وسایل وجود ندارد و زندگی سیاسی... به تحریک‌ها و دسیسه چینی‌ها، توطئه‌ها، فساد مالی و بهره برداری از رسوایی‌ها و خطاها، فرصت می‌دهد» (ریویر، همان: ۱۹۶) از آنجایی که غزنویان بویژه سلطان مسعود به دلایل متعدد از جمله مخالفت سرسخت پدریان، اغتشاشات مذهبی، جنگ‌ها و شورش‌ها و نافرمانی‌های داخلی، تلون مزاج و عدم بهره مندی از مشورت مشاوران و وزیران خود، دچار ضعف و سستی گردید (باسورث، ۱۳۷۲: ۲۳۵ و ۲۳۶) شالوده‌ی حکومت خود را بر بهره گیری از نیرنگ‌ها و کتمان‌ها و ریاکاری‌ها قرار داده بود و به گونه‌ای، بیهقی هم در تاریخ خود از دام‌های گوناگون مثل قضا و قدر و قدرتمندی و صلابت و فرمندی و ذکاوت به توجیه این تدابیر و اعمال می‌پردازد. «نیرنگ نه واقعیت مادی، شیئی یا طبیعت، بلکه شکل ویژه‌ای از ارزیابی و سنجش است که با میانجیگری خود موفق می‌شود همه چیز، علم، اخلاق و هنر و ثروت یا زور را به شکل معین بکار گیرد، بدین سان نیرنگ‌ها همان کتمان است.» (فروند، همان: ۱۹۲) نیرنگ و تدبیر، کارآمدترین وسیله‌ی ابقاء وضعیت حکومت است و بر خلاف زور که نمایان است، راهی غیر مستقیم و پر پیچ و خم برای گمراه کردن حریف و رسیدن به پیروزی است. حقیقت شخصیت سلطان مسعود در کتاب، غرق تصاویر و تعابیر سخت پیچیده و گاه متضاد قرار دارد و بیهقی با اینکه اذعان دارد که پادشاهان به حیل‌ها، مقاصد خویش پیش می‌برند از شخص سلطان مسعود با احترام و نیکی یاد می‌کند، قدرت‌های موجود را مورد تأیید خدا می‌داند و در حقانیت آنها تردید روا نمی‌دارد. او به توجیه سلطنت غزنویان که بیگانه و غلام زاده بودند، پرداخته است.^۷

در حکومت محمود و مسعود حاکمیت بر تغلب می‌گردد. در اندیشه‌ی حاکم بر سلطنت غزنویان، شاه هرچه می‌خواهد باشد، خواه دیوانه و خواه فرزانه، امر او مطاع است و اطرافیان موظف به اجرا دستورات او هستند. این موضوع در تاریخ بیهقی در داستان علی قریب نمود می‌یابد، آنگاه که علی با آنکه می‌داند مسعود از او و خانواده‌اش انتقامی سخت می‌گیرد، به غزنه می‌آید و سپاه خود را به مسعود تقدیم می‌کند و مسعود نیز او را زندانی می‌کند. علی در این ماجرا می‌گوید بهتر آن است که این درخت سلطنت با شاخی نابسامان پا برجا بماند تا آنکه از بین رود و حاضر نمی‌شود که با مسعود بجنگد و سلطنت را به خطر اندازد. برای مثال عملکردهای مسعود غزنوی در مورد دستگیری امیر علی قریب و ولایتعهدی آلتونتاش خوارزمشاه و اریارق^۱ از مهمترین و بارزترین نمونه‌ها است. «از وقتی که مسعود بر تخت سلطنت مستقر گردید، به ترتیب به زیر آب کردن سر آنانی پرداخت که از ایشان، نفرت داشت... بسیاری از مقامات برکنار گردیدند و به زندان افتادند»^۲ (باسورث، همان: ۲۳۷) سلطان مسعود پایه‌های امارت و حکومت خود را بر کینه توزی و خشم قرار داده و در دوران سلطنت به تسویه حساب‌های خونین پرداخت. «مسعود در سال‌های نخست پادشاهی رفتاری کینه توزانه با همه‌ی آنهاپی داشت که با رژیم پدرش همکاری داشتند.» (فرای، ۱۳۸۵: ۱۶۴) با توجه به آنچه که بیان گردید، می‌توان نتیجه گرفت که بررسی راه‌های تحکیم و تثبیت حکومت سلطان مسعود در تاریخ بیهقی، یکی از مهمترین موضوعات و مسائلی است که روشن کننده‌ی روش حکومتی غزنویان به طور کلی و نیز سیاست حاکم بر کشور ایران در طی سالیان متمادی بوده است.



۱- تدابیر دینی

در نظام تغلب طلب، تمامی قدرت‌های موجود در جامعه موظف به تحکیم جایگاه شاه هستند. حتی دین نیز در این حرکت وسیله‌ای برای حفظ کیان سلطنت است. در این شرایط از آن فرقه‌ی مذهبی حمایت می‌شود که بیشتر شاه را حمایت می‌کند. در این نوع از حکومت، دین و سیاست بی آنکه عین یکدیگر باشند، لازم و ملزوم یکدیگرند. شاهان غزنوی؛ محمود و مسعود برای کسب وجهه و جلب حمایت خلیفه‌ی عباسی همواره گروه‌های مخالف خلیفه را با شدت هرچه تمام سرکوب می‌کرده‌اند، از این رو حراست از دین در دوران غزنوی تبدیل به حراست از خلیفه شده بود و ازسوی دیگر خلیفه نیز به بهترین وجه ممکن از تسلط غزنویان به ممالک محصور خود حمایت می‌کرد تا آنجا که در به تخت نشستن مسعود آنگونه که بیهقی روایت می‌کند، پیش از آنکه مسعود به پایتخت برسد، لوا و خلعت و نامه‌ی خلیفه در به رسمیت شناختن حکومت مسعود می‌رسد و این در حالی است که هنوز تکلیف جانشینی محمود میان محمد و مسعود مشخص نشده است و این کار خلیفه علاوه بر اینکه مسعود را وامدار خود می‌کند، باعث می‌شود که کاملاً دعوای میان محمد و مسعود به نفع مسعود خاتمه یابد. در این بخش تدابیر دینی در شش بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱ همترازی پیامبران و پادشاهان

بیهقی از شخص سلطان مسعود به نیکی یاد می‌کند. قدرت‌های موجود را مورد تایید خداوند می‌داند و در حقانیت آنها تردید روا نمی‌دارد. او فصل مشبعی در توجیه سلطنت غزنویان که بیگانه و غلام زاده بودند، پرداخته و می‌نویسد: «ملک را انتقال می‌افتد از این امت بدان امت و از این گروه بدان گروه» (بیهقی، همان: ۲) و در جایی می‌آورد «فرق میان پادشاهان موید موفق و میان خارجی متغلب آن است که پادشاهان را چون دادگر و نیکوکردار و نیکو سیرت و نیکو آثار باشند، طاعت باید داشت و گماشته بحق باید دانست، و متغلبان را که ستمکار و بدکردار باشند، خارجی باید گفت و با ایشان جهاد باید کرد. و این میزانی است که

نیکوکردار و بدکردار را بدان بسنجند و پیدا شوند و به ضرورت بتوان دانست که از آن دو تن کدام کس را طاعت باید داشت.» (همان: ۱۱۷) چنان که از این عبارت بر می آید بیهقی اطاعت از پادشاهان را در صورت دادگری و نیکوکاری واجب می داند و در غیر این صورت حکم جهاد با پادشاه ستمکار صادر می کند و به عقل در تمییز نیکوکاری از بدکاری استقلال می دهد، اما وقتی می بیند حرفهایش خطرناک است، بلافاصله می گوید پادشاهان ما برگزیدگان خدا هستند و طاعت ایشان فرض و به این حد هم اکتفا نمی کند و در ادامه می گوید «اگر در این میان غضاضتی به جای این پادشاهان ما پیوست... خردمندان را به چشم خرد می باید نگریست و غلط را سوی خود راه می باید داد که تقدیر آفریدگار جل و جلاله که در لوح محفوظ قلم چنان رانده است، تغییر نیابد.» (همان: ۱۱۷ و ۱۱۸) و اما این چشم خردی که بیهقی از آن دم می زند و غلط را به سوی خود راه می دهد، بعدها حضوی پررنگ تر در تاریخ او پیدا می کند، چرا که گریز به تقدیر الهی مفری مناسب برای توجیه اشتباهات مسعود است «و کارهای نااندیشیده مکرر آمده بود، در مدت نه سال و عاقبت اکنون پیدا می آید. و طرفه تر آن بود که هم فرو نمی ایستاد از استبداد، و چون فرو توانست ایستاد؟ که تقدیر آفریدگا جل جلاله در کمین نشسته بود.» (همان: ۷۴۶)

بیهقی ریشه‌ی قدرت سیاسی را همانند پیامبری در غیب می داند. چون و چرا در کار پادشاهان را روا نمی دارد و هر جا از مسعود لغزشی ببیند، به نرمی انتقاد می کند و با اشاره از آن می گذرد و به طور کلی مسعود را در مورد پیشامدهای سوء و شکست‌ها، بی گناه می شناسد و همه را ناشی از تقدیر و مشیت الهی می داند و عیب‌ها را به گردن اطرافیان مسعود می اندازد. او در خطبه‌ای که بر آغاز مجلد ششم نگاشته است، به مقایسه‌ی شاهان و پیامبران پرداخته تا پیش از هر چیز این مطلب به ذهن خواننده متبادر شود که این هر دو از جانب خداوند فرستاده شده‌اند: «بدان که خدای تعالی قوتی به پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین، داده است و قوت دیگر به شاهان و بر خلق روی زمین واجب کرده است که بدان دو قوت باید گروید و بدان راه راست ایزدی بدانست.» (همان: ۱۱۶ و ۱۱۷) در باور بیهقی، سرپیچی از فرمان شاه برابر است با الحاد، مگر اینکه پادشاه متغلب و ستمکار باشد که در این صورت باید با ایشان جهاد کرد، ولی بیهقی با تمام ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها و بی‌تدبیری‌هایی که در این کتاب از مسعود بیان می دارد، باز هم نه تنها او و دیگر پادشاهان غزنوی را جزء متغلبان محسوب نمی کند، بلکه مخالفان آنان را مطرود و مغلوب می داند: «و پادشاهان مارا... نگاه باید کرد تا احوال ایشان بر چه جمله رفته است و می رود در عدل و خوبی سیرت و عصمت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن گردن‌ها و بقعت‌ها و کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران تا مقرر شود که ایشان برگزیدگان آفریدگار بوده‌اند و طاعت ایشان فرض بوده است و هست.» (همان: ۱۱۷) بیان این اعتقاد در جای جای تاریخ بیهقی ممکن است از این جهت باشد که در اعتقاد و وفاداری ایشان نسبت به این پادشاهان تردیدی صورت نبندهد، بنابراین ناگزیر به استفاده از حرب‌های گوناگون برای بیان عقایدشان بوده‌اند. بیهقی برای بیان ویژگی‌های شاه آرمانی خود و تبیین وظایف او از خطبه‌ها و حکایت‌هایی که در ضمن تاریخ خود آورده است، استفاده می کند. اگر چه در دوران حکومت غزنویان آزادانه نمی تواند به نقد شیوه‌ی حکومت و رفتار محمود و مسعود بپردازد، ولی به راحتی می تواند نوک تیز پیکان انتقادش را متوجه اسکندر کند، و آنچه را که از بیان مستقیم‌اش عاجز است، این گونه بیان کند: «گرد عالم گشتن چه سود؟ پادشاه ضابط باید که چون ملکی و بقعتی بگیرد و آن را ضبط نتواند کرد و زود دست به مملکت دیگر یازد و همچنان بگذرد و آن را مهمل گذارد، همه زبان‌ها را در گفتن آنکه وی عاجز است، مجال تمام داده باشد.» (همان: ۱۱۳)

۲- توجیه دینی حکومت با استناد به آیات و احادیث

شهریاری کاری است که مبانی ایزدی دارد، از این رو است که شاه همواره بنده‌ی خداست و او ملزم به اطاعت و طی طریق ایزدی است و هر گناهی مانند افراد عادی نمی تواند انجام دهد، از این رو کارهای او با چشم پوشی کمتر نسبت به دیگران رو به رو می شود. این موضوع نیز مانند مقوله‌ی پیشین در دولت غزنوی بر عکس است، محمود و مسعود بیشتر وقت خود را در مجلس شراب می گذرانند و نه تنها از طرف دستگاه دینی مورد سرزنش واقع نمی شوند، بلکه با اعطای القابی مانند الناصر بدین الله و شهاب الدوله تشویق هم می شوند. در تاریخ بیهقی مسئله‌ای عجیب وجود دارد و آن این است که شاه هر عمل خلاف دینی را می تواند انجام دهد، اما عوام از انجام این کارها شدیداً منع می شده‌اند. در جایی طاهر دبیر اعمال خلاف دینی خاصی را در مجلس شراب

خود انجام می‌دهد و شاه می‌گوید بیم آن است که دیگر درباریان مانند طاهر عمل کنند و آنان نیز مانند او در مجلس شراب خود به بذل و بخشش‌هایی نامتعارف دست زنند، از این رو باید طاهر را گوشمالی داد. به نظر می‌آید تبعیت از شرعیات برای درباریان هم فریضه است و تنها شاه است که فراتر از مذهب عمل می‌کند، البته باید در مورد محمود این نکته را تذکر دهیم که او در رعایت ظواهر شرعی نسبت به مسعود مقیدتر بوده است.

بیهقی با استناد به آیات و احادیث توجیه می‌کند که هر آنچه اتفاق می‌افتد، بر مصلحتی استوار است، چنان که در جایی می‌گوید «این نخست وهنی بود بزرگ که این پادشاه را افتاد و پس از این وهن بر وهن بود تا خاتمت که شهادت یافت... و چگونه دفع توانستی کردی قضای آمده را... یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید... هر چند درو استبدادی قوی بود و خطاها رفتی در تدبیرها و لکن آن همه از ایزد عز ذکر کرده باید دانست که هیچ بنده به خویشتن بد نخواهد.» (همان: ۶۳۶) این جمله دلیل روشنی بر این مدعاست که بیهقی تمام خطاهای مسعود را از جانب خدا می‌داند و عمل مسعود را تابعی از خواست الهی می‌داند، نه خواست الهی را تابعی از عمل مسعود. این گونه است که بیهقی در کاربرد عقاید دینی در تاریخش رویه‌ای دوگانه را پیش می‌گیرد و از عقیده دینی خود فاصله می‌گیرد.

۳-۱- تقدیرگرایی

ویژگی دیگر بیهقی قضا و قدرگرایی اوست، او در واقع با اینکه از تدابیر و پنهان کاری و دسیسه کاری‌های درباریان و سلطان مسعود و پدریان و پسران بسیار می‌نویسد،^{۱۰} باز هم قضا و قدر را تنها عامل مهم در براندازی و نابودی و یا به اوج رسیدن قدرت می‌داند.^{۱۱} این تحلیل بیهقی از قضایا، باعث می‌شود خواننده به دنبال چونی‌ها و چرایی‌ها نباشد و به رویارویی علل و عوامل نپردازد که خود با هدف بیهقی در کتاب به نوعی ناسازگار است. «ظن قوی بر آن است که بیهقی در صدد نیست که عامه مردم را به فهم همه‌ی این نکته‌ها و دقایق تاریخ خود بکشاند، بلکه نشانه‌هایی در اختیار هوشمندان می‌گذارد و آنها را بر می‌انگیزد که بیشتر تامل کنند و عمیق‌تر بیندیشند» (والدمن، همان: ۱۱۶) با این همه در موارد بسیاری نکات و مطالب و قضاوت‌های او مبهم است، به عبارتی «تکلیف خوانندگان خود را روشن نمی‌کند» (بیهقی، همان: ۷۵)

۴-۱- توجیه دینی نبردها

جنگ و قتال بویژه اگر با مبانی شرعی همراه و توجیه شود، یکی از مهمترین عوامل بقای حکومت است، زیرا به پنهان دشمنان دین، و اوضاع نابسامان می‌توان تمامی مخالفین را از میان برداشت. علاوه بر این می‌توان در هر جنگ عده‌ای از افراد کار آزموده و با کفایت در زمینه‌ی حکومت داری را جذب دربار کرد. از سوی دیگر شاهان غزنوی، بویژه محمود و مسعود به تن خود در نبردهای دینی شرکت می‌جستند تا از این راه دینداری و اسلام‌گرایی خود را هرچه بیشتر اثبات نمایند؛ در دوران محمود جنگ‌های پیاپی باعث آن شد که عده‌ی زیادی از افراد و خاندان‌های با کفایت اقصی نقاط ایران برای خدمت در دربار غزنوی جذب این دربار شوند. جنگ‌های پیاپی سلطان محمود باز خوردی جهانی داشته است، فتوحات او در هندوستان، غرب و مرکز ایران مصادف می‌شود با فتوحات خلفای فاطمی در مصر و شام و فتوحات بیزانس در مدیترانه و شام، از این رو روحیه‌ی مسلمین و بویژه هواداران سنی خلیفه، با خبرهای رسیده از خراسان و هند، تا حدی بالا می‌رود و قدرت تضعیف شده‌ی خلیفه رو به بهبود می‌گذارد. در دوران مسعود تا حدی این جنگجویی‌ها کاهش می‌یابد، به نوعی مسعود در فتح غور و جنگ بسیار طولانی مدت خود در کرمان علاوه بر اینکه اهداف کلی یاد شده در جنگ را بر آورده نمی‌کند، بلکه به تضعیف سپاه قدرتمند غزنوی نیز می‌پردازد. مسعود در جنگ‌های خود تنها به جاهایی حمله می‌کند که پدرش از گرفتن آنها عاجز بود و یا در فتح آنها سنگ تمامی برای سرکوب کردن اقوام آن نواحی نگذاشته بود. آن گونه که از فتوحات مسعود بر می‌آید انگار او می‌خواسته است که از زیر سایه‌ی پدر جنگاورش بیرون بیاید، اما آن قدرت و انسجام و قاطعیت او را نداشته است، چرا که محمود در دوران سلطنت خود تقریباً از روی زین اسب پایین نیامد، ولی مسعود با مخالفین خود مدارا می‌کرد و مدارا در این سیستم حکومتی جایی ندارد. در وقایع سال ۴۲۵ و ۴۲۴ شورش‌هایی در تخارستان و اصفهان و ری و ساوه و قم به وجود می‌آید، اما هیچ گاه امیر به تن خود در این جنگ‌ها شرکت نمی‌کند با آنکه خود جنگ آوری بسیار توانا است و این نشان از تن پروری این شاه غزنوی دارد که با معیارهای محمودی

در حفظ حکومت بسیار تفاوت دارد. در میان درباریان مسعود نیز رغبتی خاص برای جنگیدن برای سلطان مخصوصا در شرایط سخت وجود ندارد.

همچنان که کشورگشایی‌ها و فتح‌های فراوان سلطان محمود در هندوستان و ایران معروف است و در آغاز آن قسمت از تاریخ بیهقی هم که به دست ما رسیده است، از فتح‌های مختلف مسعود و اینکه قصد بغداد را هم داشته، سخن به میان می‌آید. از جمله جنگ مسعود با مکرانی که بیهقی آن را این گونه توصیف می‌کند: «جنگی پیوستند چنان که آسیا به خون گشت» (همان: ۳۱۷)

۱-۵ همراهی و اطاعت از خلیفه بغداد

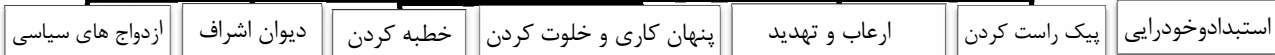
شاه تنها از مذهبی حمایت می‌کند که بیشتر حامی او و سلطنت او باشد. در دوران غزنوی شرایط این گونه بود که خلیفه عباسی برای رهایی از تسلط آل بویه به دنبال حمایت یک قدرت برتر نظامی بود و از طرفی نیز غزنویان که از تبار شاهی نبودند، برای آنکه حرکت آنان به عنوان شورش گروهی از غلامان تلقی نشود، نیاز به حمایت یک مرجع مشروعیت بخش مانند خلیفه داشتند. در این دوران مشروعیت بخشی بر حکومت‌ها از راه حمایت ممالک اسلامی بود. از این روست که خلیفه فاطمی برای محمود غزنوی رسولی می‌فرستد و خواهان حمایت معنوی محمود می‌شود. همین موضوع در دوران مسعود که از طرف پدر از ولایتعهدی خلع شده بود و در رعایت ظواهر شرعی نیز بد نام بود، در خور توجه است. او برای کسب مشروعیت مجبور بود به خلیفه اعتماد کند و خلیفه نیز برای این حمایت از مسعود، انتظار کرنش و سرسپردگی داشت. از این روست که در دوران محمود و مسعود و اب ارسلان هیچ گبر و جهودی و ترسایی جرات آن را نداشتند که ابراز عقیده کنند. چنان که در بیهقی در خصوص فرستادن هدایا خلیفه به دربار مسعود و رابطه‌ی حسنه‌ی میان آن دو، چنین می‌نویسد: «صد پاره جامه همه قیمتی از هر دستی، از آن ده به زر و پنجاه ناهه مشک و صد شمامه کافور و دویست میل شاره به غایت نیکوتر از قصب و پنجاه تیغ هندی و جامی زرین از هزار مثقال پرمروارید...» (همان: ۳۸۹) و یا در جایی دیگر چنان می‌آورد: «دیگر روز امیر مثال داد خواجه بونصر مشکان را تا نزدیک خواجه بزرگ رود تا تدبیر عهد بستن خلیفه و بازگردانیدن رسول پیش گرفته آید.» (همان: ۳۸۵)

۱-۶ اسرکوبی مخالفان با عناوین دینی

یکی از تدابیر حکومتی غزنویان برای فرونشاندن مخالفان، وسیله قرار دادن مذهب بوده است. مخالفان به انواع نام‌ها از قبیل قرمطی و رافضی و باطنی، مجال هیچ‌گونه عرض اندامی نداشتند، حتی شخصیت‌های مشهور و سرشناس مملکت با این تهمت‌ها دستگیر و پس از غضب و مصادره اموال و تحویل دستخط بدیشان آزاد می‌شدند، در حالی که بسیار خرسند از حفظ جان خویش بودند. این اعمال در واقع به نام سنت نبوی انجام می‌گرفت تا هر گونه اعتراضی را خاموش سازد «سنت پیغامبر آورده شود و طریقی که پدران ما بر آن رفته اند نگاه داشته آید که برکات آن اعقاب را باقی ماند.» (همان: ۹۲)

یکی از پر دامنه‌ترین و در عین حال زیباترین داستان‌های تاریخ بیهقی، داستان حسنک وزیر است. در این داستان دعوا و بهانه‌ی اصلی قبول ردا قرمطیان از خلیفه فاطمی توسط حسنک وزیر در زمان عزیمت او به حج در دوران محمود است. در این ماجرا است که سخن معروف محمود غزنوی به میان می‌آید که می‌گوید «من از برای عباسیان انگشت در جهان کرده‌ام و قرمطی می‌جویم و برادر می‌کشم.» (همان: ۲۲۷)^{۱۲} بیهقی صریحا آن را دسیسه و توطئه‌ی درباریان می‌داند. این سیاست مسعودی ادامه‌ی سیاست محمودی است که اعمال می‌شده است؛ از زمان محمود آیین ملک داری بر پایه‌ی تعصب و ظاهر بینی نهاده شد، دستگاه حکومت همین اندازه که خلیفه بغداد را راضی نگه دارد و به قرمطی و باطنی و رافضی مجال عرض وجود ندهد، وظیفه‌ی خویش را در برابر خدا و خلق انجام یافته می‌بیند. (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۴) بیهقی در دوره‌هایی تاریخ خود را نوشته است که تمام مبارزات سیاسی و اجتماعی در زیر لوای بدعتی در شریعت انجام می‌گیرد.^{۱۳}

تدابیر امنیتی - سیاسی



۲- تدابیر سیاسی - امنیتی

بنیان نظام شاهی در دوران غزنوی بر تغلب طلبی است، بدین سان که قومی سلحشور با تدبیر و فرماندهی نظامی بر دیگر اقوام مدعی سلطنت چیره می شدند و از این رو حکمرانی منطقه‌ای را که متعلق به دولت و یا خاندانی بوده، به دست می آوردند. در مورد غزنویان؛ سبکتگین با به دست آوردن ولایت غزنین پس از مرگ البتگین و نشان دادن فراست خود در این مقطع زمانی دولت غزنویان را پایه گذاری می کند. حال بخت افرادی که با سبکتگین یار بوده‌اند، این بود که در این دوران دولت سامانی دچار کشمکش می شود و وضعی شدید به آن دست می دهد و حکومت و سپه سالاری میان امیران تقسیم می شود. اوج تغلب طلبی سیاسی در این مرحله به دست محمود پیش می آید و موجبات تحکیم هر چه بیشتر این سلطنت نو پا فراهم می آید. تغلب طلبی در این نوع حکومت‌ها حتی در میان خود درباریان نیز نمود ویژه‌ای داشته است. به این صورت که همواره دربار محل کش مکش بوده و شاهزاده‌ها درصدد رسیدن به سلطنت بوده‌اند، چرا که همواره حرکت متغلبانه حکومتی در میان اهل دربار یک حرکت بر حق بوده است. در دربار غزنوی این موضوع به نوعی به یک سنت بدل می شود، چرا که محمود نیز مانند مسعود برای به دست آوردن سلطنت با برادر خود می جنگد. سبکتگین برادر کوچک تر را به ولیعهدی برگزیده بود، اما محمود این موضوع را بر نمی تابد و برای به دست آوردن سلطنت با برادر کوچک تر خود اسماعیل می جنگد و آن سلطنت را به دست می آورد، در زمان مسعود نیز به همین صورت مسعود با کودتایی نظامی امیر محمد را که محمود قبل از مرگ او را به جانشینی برگزیده بود، از سلطنت خلع می کند. بنا به نوشته تاریخ نگاران، غزنویان از ابتدا با تغلب و بیداد بر سر کار آمده بودند و قدرت را در دست گرفته بودند. در این بخش، تدابیر و رویکردهای سیاسی - امنیتی غزنویان برای حکومت و مملکت داری در هفت مورد، تبیین می شود.

۱-۲ استبداد و خودرایی مسعود

مسعود شاهی پیمان شکن و مستبد است که تقریباً به نیمی از حرف‌های خود یا عمل نمی کند و یا به چیزی کاملاً بر عکس آن عمل می کند. در ماجرای حسنک ابتدا و تا قبل از رسیدن لوا و عهدنامه‌ی خلیفه در به رسمیت شناختن حکومت وی به جای پدر، با مردم نیشابور رفتاری خوب دارد. در آیین قبول خلعت از طرف مسعود، مردم ام القرای نیشابور که در آن زمان و بعد از آن از بزرگ ترین شاخه‌های عالم اسلام و مرکز تضارب آراء بوده است، برای او سنگ تمامی چشمگیر می گذارند و در استقبال از رسول خلیفه هزینه بسیاری را صرف می کنند. در این زمان مسعود به نوعی از مردم نیشابور و خاندان بزرگ میکائیلیان (خاندان حسنک وزیر) دلجویی می کند و در جایی دیگر حتی قاضی ساعد از شاه می خواهد که املاک میکائیلیان را رفع توقیف کند و شاه خواسته‌ی او را اجابت می کند، اما پس از تکیه زدن به مسند قدرت است که مسعود تمام اینها را فراموش کرده و بدترین رفتار را با همین مردم می کند. او پس از تثبیت سلطنت خویش برای انتقام گرفتن از مردم نیشابور و خاندان میکائیلیان، حسنک را اعدام می کند، از این رو می توان عهد شکنی و فریب کاری مسعود در این زمینه را به وضوح در رفتار حکومتی او دید. سیاست مسعودی در سپاهان برای ترساندن مخالفان، راهکاری بسیار کارساز است. «ناحیت سپاهان و مردم آن جهانیان را عبرتی تمام است. باید که جوابی جزم قاطع دهید، نه عشو و پیکار، چنان که بر آن اعتماد توان کرد» (بیهقی، همان: ۲۲) و باز در مورد سعید خاص که از ضیاع داران غزنین بود بیهقی چنین می نویسد: «چه سیاست راندن فرمود از تازیانه زدن و دست و پای بریدن و شکنجه‌ها» (همان: ۱۵۶)

حتی آلتونتاش خوارزمشاه با آن همه شوکت و عظمت، بر جان خود بیمناک می‌شود تا بدان جا که تمام اطرافیان می‌کوشند به هر حیل و چاره‌گری باشد او را از مخمصه بدر برند: «نیک جهد کردیم تا آلتونتاش را در توانستیم یافت به مویی که وی را نیک ترسانیده بودند» (همان: ۱۰۵) حتی در باب هدایا و نثارهایی که برای سلطان می‌آورده‌اند نیز این مطلب را تصریح می‌کند: «دو چندان غلام و نثار و جامه آوردند که مانند آن هیچ وزیری را ندیده بودند، بعضی تقرب را از دل و بعضی از بیم» (همان: ۱۹۱) بیهقی که آرزومند پادشاهی است که مشاوران دانایی داشته باشد و در مورد اتفاقاتی که روی می‌دهد از نظر ایشان بهره مند گردد، در بخشی از سخنانش به آنچه در اخبار ملوک عجم ترجمه‌ی ابن مقفع خوانده است، اشاره می‌کند که: «بزرگ‌تر و فاضل‌تر پادشاهان ایشان عادت داشتند که پیوسته به روز و شب تا آنکه که بختندی با ایشان خردمندان بودندی نشسته از خردمندتران روزگار... که ایشان را باز می‌نمودندی چیزی که نیکو رفتی و چیزی که زشت رفتی از احوال و عادات و فرمان‌های آن گردنکشان که پادشاهان بودند.» (همان: ۱۲۵) و در پایان سخن حکایت نصر احمد سامانی را بیان می‌کند که چگونه با رجوع به خرد خویشتن و نقد رفتار خود و آگاهی یافتن از خشم و سطوت و حشمت به افراطی که داشت، خردمندترین‌های روزگار را به باری طلبید تا چنان شد که با گذشت یک سال «نصر احنف قیس دیگر شده بود در حلم، چنان که بدو مثل زدند.» (همان: ۱۲۸) حال می‌توان این موضوع را قیاس گرفت از کار مسعود که کمتر به نصایح خیراندیشان گوش می‌سپارد و یا اگر هم آن را می‌شنود، کمتر به کار می‌بندد. چنان که در حکایت علی قریب و آلتونتاش از باب خیرخواهی و نصیحت به او می‌گوید: «اینجا پیری چند است فرسوده‌ی خدمت سلطان محمود، اگر رای عالی بیند، ایشان را نگاه داشته آید و دشمن کام گردانیده نشود که پیرایه ملک پیران باشد.» (همان: ۶۴) و مسعود پاسخ می‌دهد «سخن خوارزمشاه ما را برابر سخن پدر است و آن به رضا بشنویم و نصیحت مشفقانه‌ی او را بپذیریم.» (همان: ۶۴) اما با وجود این تایید از جانب مسعود، بر سر علی قریب آمد، آنچه آمد.

تاریخ بیهقی مشحون از مواردی این گونه است که حاکی از استبداد مسعود و نشنیدن سخن ناصحان است. تا آنجا که بیهقی با تمام صبوری به جان می‌آید و می‌گوید: «که این خداوند (مسعود) به همت و جگر به خلاف پدر است، پدرش مردی بود حرون و دوراندیش، اگر گفتم چیزی ناصواب را که من چنین خواهم کرد از سرجباری و پادشاهی خویش گفتمی و اگر کس صواب و خطای آن باز نمودی در خشم شدی و مشغله کردی و دشنام دادی باز چون اندیشه را بر آن گماشتی به سر راه راست باز آمدی و طبع این خداوند دیگر است که استبدادی می‌کند نااندیشیده» (همان: ۵۱۴) اگر چه بیهقی بیان می‌دارد که محمود هم رفتار خوبی با ناصحان نداشت، ولی باز به همان مقدار که پس از اندیشیدن سخنان آنها را می‌پذیرفت، راضی بود که آن هم در مسعود یافت نمی‌شود. نقد و نظرهایی که بیهقی درباره‌ی عملکردهای مذهبی و سیاسی حکومتیان دارد، کتاب او را به یک سیاستنامه تبدیل نموده است. نظریات و تحلیل‌هایی که بیهقی درباره‌ی انتصاب شاهان دارد و نیز نظریاتی که او درباره‌ی دولت و انتقال قدرت و مسئله‌ی عدالت و دیگر موارد دارد، سیاسی بودن اثر او را بیشتر جلوه گر می‌سازد. «بیهقی اعتقاد داشت برای امنیت و آرامش، وجود یک حکمران مطلق العنان ضروری است و آن هم نه به لحاظ خواست خداوند، بلکه جهت برقراری نظم و امنیت» (والدمن، همان: ۱۵۷)

۲-۲ پیک راست کردن

پیک راست کردن به معنای فرستادن تصنعی افرادی از طرف خلیفه‌ی بغداد برای انجام امری است، برای مثال وقتی برای بردار کردن حسنگ که از مردان کارآمد دربار محمودی بوده است، هیچ بهانه و توجیهی کارآمد نشد، مسعودیان، مردانی را با لباس ساختگی از طرف بغداد به دربار مسعود گسیل داده تا با تایید قرمطی بودن حسنگ وزیر بتوانند او را فرو گیرند و از بین ببرند. بیهقی که خود از مردان حکومتی بوده است، به هیچ وجه نمی‌تواند بردار شدن حسنگ را بپذیرد، بنابراین با صراحت این امر را بیان می‌دارد «دو مرد پیک راست کردند... که حسنگ قرمطی را بردار باید کرد.» (بیهقی، همان: ۲۳۲)

۳-۲ ارباب و تهدید

بیهقی در تاریخ خود به گونه‌های مختلف روش‌های ارباب و تهدید را مورد تایید قرار داده و اعمال سلاطین را توجیه می‌نماید. او پادشاهان را همان گونه که ملزم به عدالت و عفت می‌نماید، به کشتن و ارباب و تهدید نیز ملزم می‌نماید و در جایی

وقتی سه نفس را با نام‌های نفس گوینده و نفس خشم‌گیرنده و نفس آرزوها بر می‌شمارد، نفس گوینده را پادشاه می‌خواند و چنین می‌نویسد: «باید دانست نیکوتر که نفس گوینده پادشاه است، مستولی قاهر غالب باید که او را عدلی و سیاست باشد سخت تمام و قوی» (همان: ۱۲۰) و با این جمله حدیث ترس را بهتر توضیح می‌دهد و توجیه می‌کند.

غزنویان و به طور کلی حکومت‌ها برای تثبیت و توجیه و خاموش ساختن اعتراض مردم و مخالفان از راه‌های گوناگون استفاده می‌کنند. این تهدیدها به منزله‌ی حفظ اصل و رها کردن فرع بوده است که یکی از اصول مهم سیاست مسعودی بوده است. تشخیص اصل و فرع هم با ملاک و معیار حکومت و ابقای آن با هر قیمتی است و مسایل دیگر فرع بر آن است که «آخر دل در فرع بستن و اصل را به جای ماندن محال است» (همان: ۱۹)

تهدیدها و ارباب‌های فراوانی که سلطان مسعود برای ابقای حکومت خویش می‌کرده، در تاریخ بیهقی بسیار آمده است. شاه همواره تمام مصالح مملکت را به رای خود برای پا بر جا ماندن سلطنت تغییر می‌دهد و زیر پا می‌گذارد. این تهدیدها برای این بوده است که در اصطلاح بیهقی «بدیشان نمایند پهنای گلیم تا بیدار شوند.» (همان: ۴۲۲) نابود کردن بزرگان پدربان از این دسته است. مسعود با تمام وجود برای نابودی بوسهل سوزنی، حسنک، علی قریب و آلتونتاش تلاش می‌کند، آن هم فقط به این دلیل که خطری برای سلطنت او محسوب می‌شدند؛ همین طور در قضیه‌ی بازپس‌گیری صلات امیر محمد از لشکریان نیز او خود را در برابر مردم قرار می‌دهد. بردار کردن حسنک با آن همه شوکت و حشمت، خود بارزترین نمونه از این دست است.

سلطان مسعود همان سیاست پدر را در بابت تهدید و ارباب‌پیش گرفته بوده است، چون در طول تاریخ ایران کمتر شهریاری به اندازه محمود دارای هیبت و حشمتی چنین بوده است. یکی از رموز اقتدار او رفتار مستبدانه و رعب و وحشتی بوده است که در دل مردم ایجاد می‌کرده است.^{۱۴} رفتار ارباب‌انگیز او حتی فرزندان را نیز در امان نمی‌داشته است. در تاریخ بیهقی به این موارد اشاره شده است.^{۱۵} در دوران غزنوی علاوه بر وحشت میان مردم، در دربار هم وحشتی فزاینده حاکم بوده است، چرا که اعدام حسنک و بازداشت علی قریب و همین طور سوء قصد به جان آلتونتاش در زمان حکومت مسعود در دربار و اطرافیان سلطان جوی از رعب و وحشت را به وجود آورد، از این رو شاید نابخردانه‌ترین حرکت مسعود در دربار خود همین قبض و بازداشت‌ها بوده است، چرا که اطرافیان سلطان در این زمان خود را در برابر سلطانی دور و بی‌ثبات می‌یابند که از طرفی با درباریان خود روراست نیست و از طریق دستگاه خفیه‌ی خود تمام کارها را پیش می‌برد و از طرفی دیگر بازیچه‌ی دست مقربین خود مانند بوسهل زوزنی است. در این حالت دیگر محاکمه‌ای نیز برای این اطرافیان در نظر گرفته نمی‌شود. چنان که در درگیری میان مسعود و خوارزمشاه، این در افتادن تنها بر خود مسعود و خوارزمشاه لطمه نزد، چرا که دیگر از آن پس بود که نمایان نیز بر این اختلاف دامن می‌زدند، چه دشمن مسعود بودند و چه دشمن خوارزمشاه، مثلاً خواهر هارون (دختر آلتونتاش) زن مسعود بود و به مرگ طبیعی مرد، اما دشمنان مسعود برای تحریک آلتونتاش و نابود کردن همان باقی مانده‌ی ارتباط میان آن دو گفتند که مسعود خواهر هارون را از بالای عمارت به زیر افکند. درباره‌ی آلتونتاش بی‌خردی مسعود تا به آنجا ادامه می‌یابد که پس از توطئه‌ی دوم بوسهل در کشتن او، آلتونتاش از مسعود دل چرکین می‌شود و پسر او هارون دیگر هم پیمان با مسعود نمی‌شود و با علی تگین بیعت می‌کند و از این زمان دیگر ملک خوارزمشاهیان در قید و پیمان غزنویان باقی نمی‌ماند.

در مورد حسنک نیز وضعیت تقریباً به همین صورت است، چراکه جرم او تنها اهانت به شاه بود و تمام اطرافیان مسعود از او انتظار داشتند که او را به خاطر این جرم عفو کند، اما او با بهانه قرار دادن خواسته‌ی خلیفه علاوه بر اینکه حمایت میکائیلیان و نیشابوریان را از دست داد، بلکه خود را نیز تا حد یک دست‌نشانده‌ی خلیفه پایین می‌آورد.

۴-۲ پنهان کاری و خلوت کردن

یکی از مهمترین تدابیری که حکومت غزنویان برای تثبیت خود به کار می‌گرفته‌اند، ممانعت از فاش شدن اخبار و بر ملا شدن اسرار حکومتی است. در تاریخ بیهقی نمونه‌هایی از این دست وجود دارد که سلطان و یا اطرافیان او، سعی داشته‌اند اخبار را پنهان نگاه دارند و پس از حصول مطلوب به آن، خبر را آشکار سازند. از جمله این موارد؛ پنهان نگه‌داشتن خبر مرگ سلطان محمود است که حره ختلی به منظور جلوگیری از آشوب و ارباب و جانشینی محمد؛ فرزند او، مرگ او را پنهان نگه

می‌دارد. «خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنج شنبه هفت روز مانده از ربیع الآخر گذشته شد رحمه الله و روز بندگان پایان آمد و من با همه حرم به جملگی به قلعت غزنین می‌باشیم و پس فردا مرگ او را آشکار کنیم.» (همان: ۱۳)

خلوت‌های متعددی که سلطان مسعود با اطرافیان خویش مانند عبدوس و خواجه بوسهل زوزنی و بونصر مشکان می‌کند، همگی حاکی از آن است که سیاست‌های حکومت مسعودی پشت پرده‌های پنهان رقم می‌خورده و حتی فراتر از آن افراد مختلف با انگیزه‌های گوناگون رقم زننده و تاثیرگذارنده‌ی این سیاست‌ها بوده‌اند. «این روز چون به خدمت آمد (احمد حسن میمندی) و بار بگسست سلطان مسعود رضی الله عنه خلوت کرد با وزیر تا نماز پیشین بکشید... و طبلی بود که زیر گلیم می‌زدند... و کارها پدید آمد و خردمندان دانستند که آن همه نتیجه‌ی یک خلوت است.» (همان: ۱۹۲)

۵-۲-۲ خطبه کردن

یکی از تدابیر حکومتی غزنویان برای تثبیت خود و توجیه مردم، خطبه کردن بوده است. خطبه کردن به معنای اعلان آشکار تایید از منابر و بلندگوهای دولتی و رسمی بوده است و به همراه شعر شاعران و مدح مادحان وسیله‌ای موثر برای پیشبرد اهداف حکومتی غزنویان بوده است.^{۱۶} بیهقی خطبه کردن را نشانه گسترده شدن حشمت سلطان می‌داند «در این شهرها که نام بردم به نام سلطان مسعود خطبه کردند و حشمت او در خراسان گسترده شد.» (همان: ۵۴) خطبه کردن معمولاً با دستور و نامه‌ی رسمی حکومت بوده است «و نامه رفته بود تا به بست نیز خطبه کنند.» (همان: ۴) و باز در جایی دیگر همین منشور فرستادن را برای خطبه کردن بیان می‌دارد: «سلطان منشوری فرستاد... تا بنام وی خطبه کنند.» (همان: ۱۷۱)^{۱۷} خطیبان نیز از طرف دربار تعیین می‌شدند و این امر نشان دهنده‌ی تایید و تعیین خطیب و سخنان او از طرف حکومت بوده است. بیهقی در این مورد می‌نویسد: «روز آدینه، ... خطابت نشابور را امیر فرمود تا مفوض کردند به استاد ابوعثمان اسمعیل.» (همان: ۶۲۸)

۶-۲-۲ دیوان اشرف

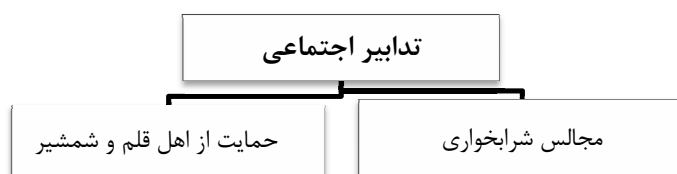
یکی از تدابیر پرکاربرد و مهم غزنویان، جاسوسی است. بیهقی می‌نویسد: «امیر مثال داده بود که جمله‌ی مملکت را چهار مرد اختیار کنند مشرفی را» (همان: ۱۷۸) در تاریخ بیهقی صفحات بیشماری تایید کننده‌ی این مطلب است که مملکت مسعود بر اساس جاسوسی استوار بوده است،^{۱۸} از آن جمله می‌نویسد: «او را بفریفتند تا بر خداوندش مشرف باشد و فریفته شد به خلعتی و ساخت زر که یافت این مشرفی بکرد و خداوندش در دلو شد و او نیز» (همان: ۷۱) و باز در جای دیگر از جاسوسی سخن می‌گوید که سلطان محمود برای پسرش گماشته بود: «و امیر محمود هر چند مشرفی داشت که با این امیر فرزندش بودی پیوسته، تا بیرون بودی با ندیمان، و انفاسش می‌شمردی و آنها می‌کردی.» (همان: ۱۴۵) و این موارد حاکی از این است که غزنویان نمی‌توانسته‌اند بدون وجود جاسوسانی در مملکت حکومت کنند و در واقع از این راه برای کنترل مملکت و زیر نظر گرفتن مخالفان حکومت استفاده می‌کرده‌اند. «تمام درهای دستگاه بر پاشنه‌ی جاسوسی می‌چرخد و هیچ کس ایمن نیست.» (اسلامی ندوشن، همان: ۵) استفاده‌ی بیش از حد از دستگاه جاسوسی موجب ایجاد رعب و وحشت در میان مردم می‌شد تا آنجا که صاحب تاریخ کمبریج معتقد است این استفاده‌ی بیش از حد از عوامل جاسوسی سبب سستی ارکان دربار غزنوی شد.

۷-۲-۲ ازدواج‌های سیاسی

ازدواج‌هایی که در تاریخ بیهقی آمده است، بیشتر جنبه‌ی سیاسی و باعث پیوندهای سیاسی برای پیشبرد اهداف سیاسی است. «ازدواج‌های سلاطین و طبقات ممتاز با دختران حکام و خوانین، اغلب انگیزه‌ی سیاسی و مادی داشته و به منظور نزدیک کردن سلاطین و یا تحکیم مراتب دوستی با وی و یا به منظور دست اندازی بر سرزمینی که از طریق لشکرکشی تصرف آن مقدر نبوده، صورت می‌گرفته.» (راوندی، ۱۳۸۲ ج ۴: ۶۴) بدین معنی که زنان و دختران در این ازدواج‌ها وسیله‌ای برای ایجاد رابطه‌ی حسنه بین امیران و فرمانبرداران نواحی مختلف می‌شدند.

«شاهزادگان و امیرزادگان زن در ازدواج وجه المصالحه اهداف دیگران قرار می‌گرفته‌اند و سلطانی برای بدست آوردن دل دشمنی یا در امان ماندن از خطر قدرتمندی، دختر خود را به ازدواج او در می‌آورده است.» (فروغی، سال سیزدهم: ۳۵) از جمله ازدواج‌های سیاسی که در تاریخ بیهقی از آنها نام برده شده، ازدواج سلطان مسعود با دختر قدرخان است. او به منظور اطمینان از

جانب ایلک خانیان تصمیم گرفت با دختر قدرخان که قبلا برای امیرمحمد عقد و نکاح بسته بودند، ازدواج کند. همچنین میل سلطان مسعود به ازدواج فرزندش ابوالفتح مودود با دختر بغراتگین که به مخالفت با سلطان برخاسته و نگرانی‌هایی را موجب شده بود، منجر به امن شدن ترکستان و تامین امنیت سیاسی آن منطقه می‌شده است. ازدواج سلطان مسعود با دختر باکالیجار نیز با مقاصد سیاسی انجام یافت؛ سلطان مسعود، عبدالجبار پسر خواجه عبدالصمد را به گرگان فرستاد و عروس با مهد و جهیز، به نیشابور بازگشت.^{۱۹} همچنین سلطان مسعود زمانی که قصد داشت به هند لشکر کشی کند، برای جلب اطمینان فرزندان امیر محمد که مبدا در غیبت او تاج و تخت را از آن خود کنند، دختر خود را به احمد می‌دهد. از دیگر ازدواج‌های سیاسی می‌توان به ازدواج امیر مردان شاه فرزند مسعود با دختر سالار بکتغدی اشاره کرد که سلطان مسعود به طمع ثروت فراوان او، دخترش را به عقد پسر سیزده ساله‌اش در می‌آورد.



۳- تدابیر اجتماعی

نحوه مملکت داری و تعامل حکومت و اطرافیان، از اساسی‌ترین ضروریات مملکت داری است. شاهان در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف و حفظ منافع خود؛ در تلاش بوده‌اند تا با روش‌های مختلف از اندیشه و افکار اطرافیان نسبت به خود مطلع گردند و از جمله روش‌هایی که به کار می‌گرفتند؛ ترتیب دادن مجالس شرابخواری بوده است، همچنین آنان برای پنهان کردن نقاط ضعف و عیوب خود، و برای آنکه بتوانند از طرف جامعه و دیدگاه مردم خوب به نظر برسند، از شاعران و ادیبان دعوت می‌کردند تا به دربار آمده و ایشان را مدح و منقبت کنند و این نوع تدابیر اجتماعی از مهمترین مواردی است که تضمین بقای حکومت را رقم می‌زده است. در این بخش از مقاله تدابیر اجتماعی در دو مورد بررسی شده است.

۳-۱ مجالس شرابخواری

یکی از تدابیر حکومتی غزنویان برای آگاه شدن از منویات و ذهنیت‌های افراد و مسئولان مهم مملکتی، ترتیب دادن مجلس شراب بوده است و این امر در مورد هیچ مقامی استثنا نداشته است. بیهقی در یکی از این موارد از ترتیب دادن مجلس شراب برای سلطان مسعود می‌نویسد: «خواستہ بود پدر که پسر را فرو گیرد. سلطان گوید که به خیمه‌ی نوبتی درنگ کن که ما نشاط شراب داریم... در ساعت فراش پیر بیامد پیغام آن غلامان آورد که خداوند هوشیار باشد چنان می‌نماید که پدر بر تو قصدی می‌دارد.» (بیهقی، همان: ۱۶۰) شراب، فرد را از خود بدر می‌کرد و باعث می‌شد او در این حالت بیخودی اسرار و یا نقشه‌های ذهنی خود را بر ملا ساخته، بهانه‌ای برای فروگرفتن و از میان برداشتن و یا توجیهی برای انتقام شخص مقابل و یا دستگیری او باشد. به تعبیر بیهقی «چون در شراب آیند رعنائی‌ها کنند» (همان: ۲۸۶) بیهقی در جایی دیگر در این مورد می‌نویسد: «شراب آفتی بزرگ باشد چون از حد بگذرد و با شراب خوارگان افراط کنندگان، هر چیزی توان ساخت.» (همان: ۲۸۴)

بوبرک حصیری نیز از جمله بزرگان دربار بود که در مجلس شراب زیاده روی کرده، خواجه حسن احمد میمندی را دشنام داده و بهانه‌ای بدست او دهد تا انتقام خویش بگیرد «خواجه این را سخت خواهان بود که بهانه می‌جست بر حصیری تا وی را بمالد که دانست وقت نیک است.» (همان: ۱۹۹)^{۲۰}

۳-۲ حمایت از اربابان شمشیر و قلم

بسیاری از فعالیت‌های دوران محمودی دیگر در دوران پسرش ادامه نمی‌یابد، فعالیت‌هایی مانند شاعر پروری‌های افسانه‌ای محمود، چراکه در یک جای تاریخ بیهقی هم به این نکته اشاره نشده است که در دربار مسعود نیز به اندازه‌ی دربار محمود شعر و شاعری رونق داشته است و ما می‌دانیم که این فعالیت محمود برای تبلیغات مثبت میان جامعه ایرانی تحت تسلط خود بوده است. محمود از اربابان شمشیر و قلم استفاده می‌کرد حال آنکه در دربار مسعود همان‌طور که بیان شد جنگاوران زیادی نبودند و نسبت به دربار محمود دانشمندان چندانی هم به آن دربار راه نیافتند. در دوران محمود پس از زیر سلطه در آمدن حکومت خوارزمشاهیان، محمود از آنها می‌خواهد تا ابن سینا و ابوریحان را به دربار غزنوی بفرستند و از این راه گذر ابوریحان در التزام دربار غزنوی می‌شود و همراه آنها به هند سفر می‌کند و در این ایام بود که کتاب تحفه‌ی ماللهند را می‌نویسد. در دربار مسعود این‌گونه دانشمندان نیز نبوده‌اند، از طرفی دستگاه تبلیغاتی مسعود نیز به درستی کار نمی‌کرد، به عنوان مثال بیهقی در ترغیب شاه به شعر دوستی و ذکر خاصیت شاعر پروری در مورد سیف الدوله ابوالحسن علی و شاعر پروری او می‌گوید «و به سیف الدوله علی باید نگاه کرد که چون مردی شهیم و کافی بود و همه جد محض متنبی در مدح وی بر چند جمله سخن گفته است که تا در جهان سخن تازی است آن مدروس نگردد و هر روز تازه تر است و نام سیف الدوله بدان زنده مانده است.» (همان: ۳۵۲)

نتیجه گیری

- قطعیت و حتمیت حوادث از جانب خدا اگر مورد استفاده سوء قرار بگیرد، می‌تواند بزرگ‌ترین دستاویز حکومت‌ها برای اعمال ناپسندشان باشد و هر معترضی که دهان به اعتراض باز کند با چماق تکفیر در دهانش کوبیده و به او انگ ایستادن در برابر حکم خدا بچسبانند و چنین است که با ابزاری از آیاتی چون کل شیء خلقناه بقدر، حکومت حاکمان از سوی خدا مشروعیت می‌یابد و اعمال آنان هر چند ناپسند توجیه می‌شود. چنان که در اندیشه‌ی حاکم بر تاریخ بیهقی، شاه همتراز با پیامبر است و باید تمامی ارکان اجتماع در خدمت شاه باشد و شاه مختار است از این لوازم به هر طریقی که می‌خواهد و در هر جایی که می‌تواند استفاده کند.

- بیهقی تقدیر الهی را مناسب‌ترین وسیله برای توجیه اعمال این خاندان می‌داند و می‌توان نتیجه گرفت بیهقی اگرچه اختیار آدمی را پذیرفته، اما استفاده‌ی دوگانه از قضا و قدر را در تاریخش لحاظ کرده است. در مواردی که حکومت غزنویان در خطر نباشند، قضا و قدر را تابعی از عمل بندگان می‌داند و هنگامی که حکومت زیر سوال می‌رود، خطای واقع شده را تابع قضا و قدر می‌داند که دلایل این امر را می‌توان سیاست مذهبی بیهقی، نگرانی او از شومی کفران نعمت و محافظه‌کاری او ذکر نمود.

- ترکان به دلیل نداشتن مشروعیت ملی و ایرانی نبودن، تا حدودی آن اقتدار لازم را نداشتند و محمود موفق شده بود به عنوان سلطان غازی و کوبنده هندوان کافر برای خود نزد خلیفه شهرت زیادی کسب کند و به عنوان طرفدار مذهب سنت و حمایت از خلیفه‌ی عباسی، رقیبی جدی برای فاطمیان شیعی مذهب به حساب بیاید. مسعود نیز بعد از دریافت حکم و منشوری از سوی خلیفه عباسی القادر بالله مبنی بر تایید جانشینی او به جای سلطان محمود با آسودگی خاطر سلطنت خویش را آغاز نمود و برای آنکه بتواند مشروعیت بیشتری کسب کند، مقداری از غنایمی را که از جنگ‌ها به دست می‌آورد، به صورت هدایا برای خلیفه‌ی عباسی می‌فرستاد و خلیفه نیز در عوض منشور حاکمیت سرزمین‌هایی را که به تصرف خود در می‌آورد، همراه با القاب برای مسعود می‌فرستاد.

- نخستین کاری که مسعود پس از نشستن بر سریر قدرت انجام داد، حذف و برکناری عوامل گذشته و به خصوص طرفداران برادرش محمد بود، شاید یکی از اشتباهات بزرگ سیاسی مسعود همین شدت بخشیدن به اختلافات طرفداران خود و طرفداران برادرش بود، زیرا که این عاملی بسیار موثر در شکست مسعود در سال‌های بعد چه در سیاست رانی و چه در برخورد با دشمنانش گردید. از دیگر اقدامات مسعود پس از به قدرت رسیدن، برکناری و حذف صاحب منصبان و کارگرانی بود که در واقع سرمایه‌ی فکری و عقلی وی بودند. مسعود با کنار گذاشتن و یا فرمان قتل آنان، بر شمار دشمنان خود بیش از پیش افزود. حسنک بیش از هر کسی دیگری به خاطر رفتار اهانت آمیزش نسبت به مسعود مورد انتقام وی قرار گرفت.

- سلطان مسعود در بسیاری از موارد بدون اعتنا به رای مشاوران و وزیران خود با خودگامگی بر عقیده‌ی خویش اصرار می‌ورزید و این عمل نتیجه‌ای جز شکست و از دست رفتن سریر قدرت به دنبال نداشت.

- در نظام پادشاهی، پادشاه با کمک ارتش و سپاه به قدرت می‌رسد، لذا از مهمترین وظایف چنین حکومتی، پرورش سپاهیان برای دفاع از مملکت است، برای آنکه سپاهیان بتوانند بر دشمن غلبه کنند، لازم است از آنان حمایت شود، در این صورت در هنگام مواجهه با دشمن؛ ترس به دلشان نمی‌افتد و با شجاعت و شهامت؛ به دشمن حمله می‌کنند و او را شکست می‌دهند.

پی نوشت

- ۱- برای مثال توصیفاتی از اخلاق و رویه‌های سلطان مسعود، بوسهل زوزنی و استادش بونصر مشکان می‌دهد. نک: (بیهقی، همان: ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۲۲)
- ۲- برای نمونه نک: (همان: ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۱۱۲، ۱۱۴)
- ۳- نک: (شمیسا، همان: ۲۳۷ به بعد)
- ۴- نک: (ریویر، همان: ۴۳ - ۳۶)
- ۵- نک: (فروند، همان: ۲۲، ۲۹، ۱۳۷، ۱۸۸، ۱۹۶)
- ۶- «پادشاهان حیلت‌ها بسیار کرده‌اند که چون به مکاشفت و دشمنی آشکارا کاری نرفته است، به زرق و افتعال دست زده‌اند.» (بیهقی: همان: ۱۶۵)
- ۷- نک: (اسلامی ندوشن، همان: ۲۲ و ۲۳)
- ۸- بیهقی درباره‌ی این شخص می‌نویسد: «حیله باید کرد تا اریاق برافتد» (بیهقی، همان: ۲۸۴) و نیز نک: (همان: ۱۹۱، ۲۸۴، ۲۸۶)
- ۹- نک: (همان، ۲۴۰-۲۳۸) نیز بنگرید: (فرای، همان: ۱۵۹)
- ۱۰- نک: (بیهقی، همان: ۷۱، ۷۸، ۱۵۶)
- ۱۱- نک: (همان: ۶۰، ۸۷، ۶۸)
- ۱۲- بردار کردن حسنک وزیر و نیز موارد بسیاری دیگر که در تاریخ بیهقی وجود دارد، عملکردهای مذهبی غزنویان را نشان می‌دهد.
- ۱۳- نک: (طباطبایی، ۱۳۷۷: ۱۶)
- ۱۴- نک: (طبسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۳: ۱۰۷)
- ۱۵- نک: (بیهقی، همان: ۲۵، ۳۸، ۵۴، ۲۴۷)
- ۱۶- نک: (طبسی، همان: ۱۲۲-۱۰۳)
- ۱۷- نک: (بیهقی، همان: ۹۲، ۲۶۰، ۳۱۵، ۳۸۳، ۳۸۸، ۵۰۵ - ۶۵۳)
- ۱۸- نک: (همان: ۱۷، ۱۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۸۸)
- ۱۹- نک: (فروغی، سال سیزدهم، شماره‌ی سوم: صص ۳۹-۳۴)
- ۲۰- نک: (بیهقی، همان: ۱۹۷ و ۲۱۲)

منابع

- ۱- باسورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، علم، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ۳- بارت، رولان، *درجه صفر نوشتار*، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، هرمس، تهران، ۱۳۷۸ش.
- ۴- راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ۵- ریویر، کلود، *انسان شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، نشرنی، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ۶- شمیسا، سیروس، *سبک شناسی نثر*، نشر میترا، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۷- طباطبایی، سید جواد، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۸- طبسی، حمید، *فصلنامه هستی*، پاییز و زمستان ۱۳۸۳ش.
- ۹- فرای، ریچارد نلسون، *گرد آورنده، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان*، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵ش.
- ۱۰- فروند، ژولین، *سیاست چیست؟* ترجمه عبدالوهاب احمدی، نشر آگه، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ۱۱- فروغی، اصغر، *نشریه پیام زن*، سال سیزدهم، شماره ۱ سوم.
- ۱۲- محبتی، مهدی، *سیمرغ در جستجوی قاف*، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۱۳- میلانی، عباس، *تجدد و تجدد ستیزی در ایران*، نشر آتیه، تهران، ۱۳۷۸ش.
- ۱۴- والدمن، مریلین رابینسون، *زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی*، ترجمه منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۵ش.
- ۱۵- یادنامه ابوالفضل بیهقی، *مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی*، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مشهد، - ، ۱۳۴۹ش.